

موضوع: اطاعت از رهبر^۱

راهبرد جلسه:

در این جلسه، دانش‌آموزان ضمن آشنایی با معنا و مفهوم نفاق و منافق در جامعه‌ی اسلامی، با برخی از چهره‌های منافق در حادثه‌ی عاشورا آشنا شده، لزوم اطاعت از رهبر به عنوان وظیفه‌ی خود در دوران حاضر را فرا خواهند گرفت.

اجمال برنامه

۱. شروع: سلام، بسم الله، شعر
 ۲. معرفی خود
 ۳. جذابیت ابتدای کلاس (راز دایره‌ها)
 ۴. ارائه‌ی قسمت‌های اصلی بحث
 ۵. دعا، نیایش، سینه‌زنی
- توجه: اهدای جوایز در طول برنامه می‌باشد.

تفصیل برنامه

۱. شروع جلسه

بچه‌ها سلام؛ قبل از شروع هر کاری بسم الله الرحمن الرحیم.
 حال شما خوبه؟ با نام خداوند بخشنده و مهربان، برنامه‌ی امروز را شروع می‌کنیم. بچه‌ها! هر کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم اول باید چی کار کنیم؟ بله ممنونم!

کارها با نام خدا، آسون میشه همیشه

بدون نام الله، هیچ کاری جور نمیشه

۱. اجرا شده در محرم الحرام سال اصلاح الگوی مصرف (سال ۱۳۸۸).

اگه بگی بسم الله، وقت شروع درس ها

راحت میشه سؤال ها، برای تو ان شاء الله

پس همیشه، هر کجا، بلند بگو بسم الله

تا خیلی زود دور بشه، اون شیطان بی حیا

بله عزیزان من! باید سعی کنیم هر کاری را که می خواهیم آغاز کنیم، اول نام
خدای مهربان را بر زبان مان جاری کنیم و مواظب باشیم هیچ وقت کاری را بدون
بردن نامش شروع نکنیم.

۲. معرفی خود

من از طرف مؤسسه ی یاران سبز موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف
هستم و از حوزه ی علمیه ی قم آمدم.

۳. جذابیت ابتدای کلاس: مسابقه با جایزه (راز دایره ها)

دو یادآوری:

۱- مبلغ محترم برای این که نظم کلاس بیش تر رعایت شود، می تواند کلاس را
به دو گروه راست و چپ تقسیم و هر کدام از سؤالات را از یکی از بچه های دو گروه
پیرسد.

۲- مبلغ محترم باید بعد از پاسخ دانش آموزان، حرف اول کلمات را میان
دایره ی مورد نظر قرار دهد.

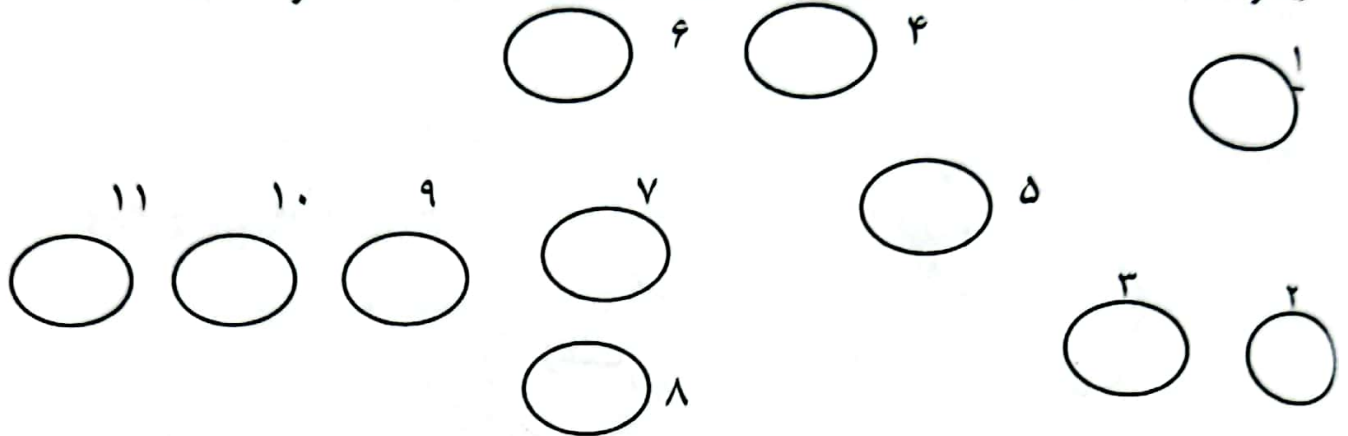
بچه های عزیز من! چه کسی تو این کلاس از همه آماده تر و سر حال تر است؟
خیلی خوب! الان معلوم می شود. برای این که بفهمیم چه کسی آماده تر و
باهوش تر است، یک مسابقه ی راز دایره ها را اجرا می کنیم. اول باید به چند تا سؤال
جواب بدهید تا بتوانید رمز مسابقه را پیدا کنید. هر کسی بتواند رمز را زودتر پیدا کند
یک جایزه هم از ما خواهد گرفت.

تذکرات مهم:

الف: مسابقه در دو مرحله است. مرحله ی اول، به دست آوردن جمله ی «اطاعت

از رهبری؛ و مرحله‌ی دوم، وصل کردن دایره‌ها به هم و به دست آوردن کلمه‌ی ولایت.

ب: دایره‌ها را به ترتیب شماره‌گذاری کنید؛ زیرا رمز دایره‌ها، بر اساس چینش شماره‌ها و از طریق کنار هم قرار دادن حروف اول کلمات به دست خواهد آمد.



(این جا جای تلاشه فکر از هم نپاشه
فکر کن اول با دقت جواب بده با سرعت)
خُب بچه‌ها! آماده‌اید تا سؤالات را شروع کنیم. حواس‌ها جَمعه؟ سؤال اول:

امین

۱- پیامبر ﷺ ما به این لقب معروف

۲- به معنای پاکیزگی و در رساله‌ی توضیح المسایل احکامی برای آن آمده است؟

طهارت

۳- دین برتر است؟

اسلام

عاشورا

۴- به روز دهم محرم چه می‌گویند؟



۵- یکی از واجبات نماز است و اگر نگوئیم نماز باطل است؟

۶- خواست مرا ذبح کند و به دستور خدا قربانی کند، این امتحان بزرگی برای پدرم بود، آیا مرا شناختید؟



۷- زیبا نیست؟

۸- اسمی پنج حرفی برای پسران، که اگر حرف اول آن را برداریم لقب پیامبر ﷺ عزیزمان و اگر حرف دوم آن را هم برداریم، نام وسیله‌ی جنگی و اگر حرف سوم آن را هم برداریم، واحد پول یک کشور و اگر حرف چهارم آن را هم برداریم، وسیله‌ای خوردنی می‌شود؟



۹- به معنای هدایت کننده که لقب یکی از امامان علیهم السلام نیز می‌باشد؟



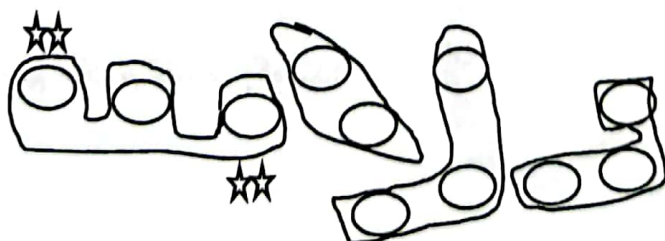
۱۰- به انسانی که جسم یا روحش سالم نیست چه می‌گویند؟

۱۱- من فرزندی از فرزندان معصوم پنجم، یعنی امام حسین علیهم السلام هستم، در

کربلا حضور داشتم. من در آن موقع سه ساله بودم. من کیستم؟



نمونه‌ی تکمیل شده‌ی جدول:



۴. تبیین بحث

مبلغ محترم بعد از آن که سؤالات را پرسید، چنین ادامه می‌دهد: حالا که زحمت کشیدید و به سؤالات هم خوب و قشنگ و درست جواب دادید، مرحله‌ی بعد این است که باید شما راز دایره‌ها را پیدا کنید. یک دقیقه فرصت دارید تا به راز دایره‌ها پی ببرید. شما باید با کنار هم قرار دادن حروف اول کلمات، جمله‌ی مورد نظر را بسازید. از حالا شروع شد. (مبلغ محترم در صورت نیاز راهنمایی می‌کند).

بله ممنونم: «اطاعت از رهبر»

مرحله‌ی دوم: بچه‌ها! حالا کسی می‌تواند با وصل کردن این دایره‌ها به هم، یک کلمه بسازد. حالا من خط‌هایی را به هم وصل می‌کنم تا به یک راز دیگر پی ببریم، خوب دقت کنید.

بچه‌ها بخوانید: آفرین! «ولایت»

یادآوری: مبلغ گرامی، اطاعت از رهبر را در یک سمت تابلو می‌نویسد و این در حالی است که کلمه‌ی ولایت نیز روی تابلو باقی می‌ماند.

عزیزان من! پس درس امروز ما چی شد؟ احسنت! «اطاعت از رهبر».

ولی بچه‌ها! آیا همه‌ی مردم از امام و رهبرشان اطاعت می‌کنند؟

نه! همیشه عده‌ای بوده و هستند که با پیامبران و امامان علیهم‌السلام مخالفت می‌کردند و به دشمنی و مقابله با آن‌ها می‌پرداختند. حتی در موارد زیادی با آنان می‌جنگیدند و تعداد زیادی از پیامبران و امامان علیهم‌السلام ما را به شهادت رساندند.

ولی این وسط یک گروه خیلی خطرناک وجود دارند. چه گروهی؟

گروهی که دو رنگ هستند. نه این که خودشان را رنگ بزنند، مثلاً امروز رنگ سفید بزنند و سفیدپوست شوند و فردا رنگ سرخ بزنند و سرخ‌پوست شوند! نه! یعنی این که جلوی شما خودشان را آدم‌های خوب و مؤمن، راستگو، خوش اخلاق و

مسلمان نشان می‌دادند، ولی در حقیقت آن‌ها آدم‌هایی دروغ‌گو، بداخلاق و کافر بودند.

به این گونه افراد می‌گویند: منافق

معنای نفاق

نفاق یعنی چی؟ آفرین! «دورویی، دو رنگی». همیشه هم این گونه افراد وجود داشتند و خواهند داشت. مثلاً در زمان پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ و امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ، همیشه افرادی بودند که خودشان را آدم‌های خوبی نشان می‌دادند، ولی در باطن و خلوت خودشان همیشه با پیامبر و امامان ﷺ ما دشمن بودند و منتظر فرصتی بودند تا آن‌ها را اذیت کنند و حتی اگر بتوانند آن‌ها را شهید کنند. دوست دارید داستان یکی از این جور آدم‌ها را برای شما نقل کنم. موافقید؟ جواب دانش آموزان! بله

داستان منافق بزرگ

نکته: مبلغ محترم، عنوان داستان و اسم «شَبَث» را روی تابلو می‌نویسد. «شَبَث بن رَبْعی» یکی از کسانی بود که در زمان پیامبر ﷺ زندگی می‌کرد. او به ظاهر مسلمان بود و از جمله یاران پیامبر ﷺ به شمار می‌رفت. اما همین شخص بعد از رحلت پیامبر ﷺ ما (که آخرین پیامبر خدا بود و دیگر به گفته‌ی قرآن، هیچ پیامبر و دین دیگری تا روز قیامت نخواهد آمد) به پیامبری دروغین - به نام «سِجَاح» - که ادعا می‌کرد پس از حضرت محمد ﷺ من پیامبر خدا هستم، ایمان آورد و از پیروانش شد. شَبَث برای این پیامبر دروغین اذان و اقامه می‌گفت، اما پس از مدتی دوباره به سمت اسلام آمد.

گذشت! تا این که عده‌ای از آدم‌هایی که اسم‌شان را مسلمان گذاشته بودند، در مقابل حضرت علی ﷺ لشکرکشی کردند و با آن حضرت جنگیدند.

بچه‌های گلم! شَبَث هم در لشکر حضرت علی ﷺ بود، اما طولی نکشید که به سمت دشمنان حضرت علی ﷺ که نام‌شان خوارج بود رفت. اما بعد از مدتی بار دیگر

توبه کرد و به لشکر اسلام برگشت.

گذشت و گذشت تا این که امام حسین علیه السلام وقتی برای بیعت نکردن با یزید به مکه آمدند، مردم کوفه دوازده هزار نامه برای امام علیه السلام فرستادند که از جمله‌ی آن‌ها همین «شَبْث بن ربعی» بود که با پنج هزار نفر از افراد مشهور کوفه، نامه‌ای به این صورت برای امام علیه السلام نوشتند: «اما بعد، صحراها سبز شده، میوه‌ها رسیده، اگر به طرف کوفه تشریف آوری، لشکرهاى تو مهیا و حاضرند و شب و روز انتظار مَقْدَم شریف تو را می‌برند».

امام حسین علیه السلام از مکه به طرف کربلا حرکت کردند و پس از اتفاقات زیادی که در مسیر راه افتاد، بالاخره روز دوم محرم به کربلا آمدند. در این زمان هر روز «ابن زیاد» عده‌ای را به طرف کربلا می‌فرستاد تا امام علیه السلام را به شهادت برسانند.

روز پنجم محرم، ابن زیاد کسی را به دنبال «شَبْث» فرستاد که به فرمانداری بیاید، اما او خودش را به بیماری زد و از ابن زیاد خواست تا او را از رفتن به کربلا معاف کند. اما وقتی برای بار دوم پیغام ویژه‌ای برای او فرستاد، شَبْث شبانه نزد ابن زیاد آمد، تا در تاریکی شب، ابن زیاد نتواند رنگ چهره‌اش را به خوبی ببیند. (چون گفته بود من مریضم و خودش را به مریضی زده بود).

«ابن زیاد» به او آفرین گفت و او را نزد خودش نشاند و پس از صحبت با او گفت: باید به کربلا بروی و امام حسین علیه السلام را بُکشی!

اما بچه‌ها فکر می‌کنید او پذیرفت؟ بله! حدس شما درست بود. این منافق قبول کرد و ابن زیاد او را به همراه هزار مرد جنگی سواره، به سمت کربلا فرستاد. شَبْث روز عاشورا بر پیاده نظام (یعنی آن‌هایی که سرباز پیاده بودند) فرماندهی می‌کرد.

وقتی امام حسین علیه السلام برای لشکریان دشمن صحبت می‌کردند، همه‌ی لشکر ساکت بودند و حرفی نمی‌زدند. امام علیه السلام با صدای بلند فرمودند: «ای شَبْث بن ربعی، ای حَجَّار، ای قیس، ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که میوه‌های ما رسیده و زمین‌ها سبز شده، اگر بیایی لشکری آماده در خدمت تو خواهد بود؟»

ولی این منافق بدبخت، با بی حیایی پاسخ داد: ما چنین چیزی ننوشتیم.^۱
بدبختی او تا آن جا پیش رفت که پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شکرانه‌ی
این پیروزی! با پول‌ها و جایزه‌هایی که از یزید و ابن زیاد به عنوان پاداش شرکت در
قتل امام حسین علیه السلام گرفته بود، مسجدش در کوفه را تعمیر و نوسازی کرد.^۲

۵. نتیجه‌گیری نهایی بحث

خوب دقت کنید. بچه‌ها روی تابلو چی نوشتیم؟ بله اطاعت از رهبر، مساوی
بابهشت، و اطاعت نکردن مساوی با دور شدن از بهشت.
اطاعت از رهبر و امام
اطاعت نکردن و سرپیچی از رهبر



بِهشت ممنوع

بله بچه‌های خوبم! چنین افرادی همیشه در همه جا و هر کشوری هستند که از
ظاهرشان نمی‌توان شخصیت واقعی آنان را شناخت. آن‌ها در ظاهر خود را مسلمان
نشان می‌دهند و حتی نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، ولی در باطن به هیچ چیزی

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷.

۲. پس از انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام، شبت در کوفه مسجدی بنا کرد که به
نام خود او «مسجد شبت بن ربیع» مشهور است. این مسجد یکی از مساجد پنج‌گانه‌ای است که حضرت علی علیه السلام
مردم را از خواندن نماز، انجام عبادت و اجتماع در آن بازداشت. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «علی علیه السلام در پنج مسجد از
مساجد کوفه از خواندن نماز منع و نهی فرموده است: مسجد اشعث بن قیس، مسجد جریر بن عبداللّه بجلي، مسجد
سماک بن مخزومه و مسجد شبت بن ربیع». کافی، ج ۳، ص ۴۹۰.
امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «چهار مسجد در کوفه به خاطر شادمانی قتل حسین علیه السلام تجدید بنا شد که یکی از آن‌ها مسجد
شبت بن ربیع است». نک: تاریخ کوفه، ص ۶۷؛ قصه کربلا ص ۲۲۶. (با کمی تغییر در متن).

معتقد نیستند و تنها به فکر منافع خود یا گروه‌شان هستند.

این جور آدم‌ها، با درستی‌ها و خوبی‌ها سر جنگ دارند. البته آن‌ها ممکن است چند روزی هم سر زبان‌ها باشند و معروف شوند، ولی به خاطر این‌که از امام و رهبر خودشان اطاعت نکردند، بالاخره رسوا و بی‌آبرو می‌شوند. اما آن‌هایی که به حرف رهبر خودشان عمل کردند و از ایشان اطاعت کردند، خوشبخت از دنیا رفتند و برای همیشه در بهشت، از انواع خوبی‌ها و شادی‌ها بهره می‌برند و در کنار امامان خودشان زندگی می‌کنند. به به! چه سعادتی و چه افتخاری.

بچه‌های گلم! ما هم باید به حرف رهبر خوب‌مان یعنی حضرت «آیت الله العظمی امام خامنه‌ای» گوش بدهیم و از ایشان که جانشین امام زمان (عج) هستند اطاعت کنیم، تا این‌شاءالله امام زمان (عج) عزیزمان، یعنی چه کسی بچه‌ها؟ بله، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، تشریف بیاورند.

۶. دعا و نیایش

حالا بچه‌های عزیز! دست‌ها را به طرف آسمان بگیرید تا چند تا دعا کنیم:

خدایا در فرج امام زمان (عج) تعجیل بفرما. الهی آمین

خدایا ما را از کسانی که اهل نفاق و دورویی هستند قرار نده. الهی آمین

خدایا منافقین کشور ما را نابود بفرما. الهی آمین

کسانی که به کشور ما خیانت می‌کنند را رسوا بفرما. الهی آمین

خدایا به ما توفیق اطاعت از رهبری عنایت بفرما. الهی آمین

خدایا ما را از یاران واقعی امام زمان (عج) قرار بده. الهی آمین

خدایا بیماران اسلام را هر چه سریع تر شفا عنایت بفرما. الهی آمین

از این که دقایقی را پیش شما بودم، خیلی خوشحالم.

شما بچه‌های خوب رو تا دیدار و برنامه‌ای دیگر به خدای بزرگ می‌سپارم.

موفق باشید و خدا نگهدار شما.

یادآوری: در صورت امکان و بودن فرصت کافی، می توانید برخی از مطالب مذکور در متن مطالعاتی را برای ادامه ی جلسه استفاده نمایید.
التماس دعا

متن مطالعاتی

نکته: می توان برخی از مباحث و نکات این متن را - در صورت وجود زمان - در برنامه قرار داد.

الف: همخوانی حدیث

می خواهیم در مورد آدم های منافق، یک حدیث برای شما بخوانم.

وَلِلْمُنَافِقِ لِسَانُهُ يَسْرُ وَ قَلْبُهُ يَضُرُ

«منافق زبانش شاد می کند، ولی دلش زیان و ضرر می رساند»^۱. یعنی ظاهر جذابی دارد و رفتار و گفتارش شما را جذب خودش می کند، ولی در باطن و حقیقت، به شما محبت ندارد و دشمن شماست.

یادآوری: مبلغ محترم بعد از نوشتن حدیث بر روی تابلو، با صوت این حدیث را می خواند و بعد از چند بار خواندن، از دانش آموزان بخواهد تا آن ها هم با او هم نوا شوند. بعد از تکرار مثلاً ده بار یا بیش تر حدیث توسط بچه ها، مبلغ محترم حدیث را از روی تابلو پاک می کند و از بچه ها می خواهد تا حدیث را چند بار دیگر از حفظ بخوانند. سپس مبلغ گرامی می تواند از بچه ها به صورت انفرادی بخواهد تا حدیث را بخوانند تا متوجه شود که آیا حدیث را خوب حفظ کرده اند یا خیر؟ همچنین از بچه ها خواسته شود تا حدیث را در دفترچه ی خودشان یادداشت نمایند.

۱. حدیث از حضرت علی علیه السلام: عیون الحکم والمواعظ، ص ۴۹.

ب: دو نمونه از افراد خوش‌عاقبت و بدعاقبت سردار پشیمان

وقتی امام حسین علیه السلام با یاران خود به محلی به نام «قصر بنی مقاتل» رسیدند در آن‌جا توقف کردند. امام نگاه کرد و دید خیمه‌ای در بیابان بر پا شده و در کنار آن اسبی ایستاده و نیزه‌ای به زمین کوبیده شده است.

حضرت علیه السلام از صاحب آن خیمه پرسیدند: گفتند: این خیمه مال «عبیدالله بن حُرْ جُعَفی» است. امام علیه السلام یکی از بستگان او به نام «حجاج ابن مسروق» را به نزد عبیدالله فرستاد تا او را دعوت به یاری کند. حجاج نزد او رفت و جریان ورود امام حسین علیه السلام را به او گفت و ادامه داد: اگر به عنوان دفاع از امام حسین علیه السلام با دشمن بجنگی به پاداش آن می‌رسی و اگر در این راه کشته شوی، به مقام شهادت می‌رسی.

عبیدالله گفت: سوگند به خدا از کوفه بیرون نیامدم مگر به خاطر فرار از دشمنان زیادی که همه مہیای جنگ با حسین علیه السلام شده‌اند و شیعیان او را تنها گذاشته‌اند. دانستم که حسین علیه السلام را می‌کشند و من توان یاری او را ندارم. من دوست ندارم که آن حضرت علیه السلام را ببینم و نه او مرا ببیند.

حجاج به سوی امام علیه السلام بازگشت و جریان را گفت. امام حسین علیه السلام به قصد هدایت او و نشان دادن راه درست، با گروهی از بستگان و یاران خاصش نزد عبیدالله رفتند.

او احترام شایانی به امام علیه السلام کرد و آن حضرت علیه السلام را در خیمه‌ی خود در بالای مجلس نشاند. او می‌گوید: من تاکنون شخصی زیباتر و چشم‌گیرتر از حسین علیه السلام ندیده‌ام و برای هیچ کس هم‌چون حسین علیه السلام دلم نسوخت که همراه عده‌ای زن و بچه حرکت می‌کرد.

بعد از آرام گرفتن مجلس، امام علیه السلام پس از حمد و ثناء فرمود: «ای عبیدالله، همشهریان شما (مردم کوفه) برای من نامه نوشتند که همگی ما جمع شده‌ایم برای

یاری تو و از من تقاضای رفتن به سوی آنها نموده‌اند و اینک می‌بینم اوضاع عوض شده است و بر گردن تو گناهان بسیار می‌باشد، آیا می‌خواهی توبه کنی تا گناهانت بخشیده گردد؟!»

عبیدالله گفت: چگونه باید توبه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: «توبه، یاری کردن نوهی رسول الله صلی الله علیه و آله و در کنار او با دشمنانش جنگیدن است».

عبیدالله گفت: به خدا قسم! می‌دانم که هر کس همراه تو باشد در آخرت خوش‌بخت است، ولی امید ندارم که همراه شما باشم، و برای شما کاری انجام دهم، زیرا در کوفه برای تو یاری باقی نمانده است. اما اگرچه خودم نمی‌توانم با تو باشم، ولی من اسبی دارم که سوگند به خدا! با این اسب هیچ کس را دنبال نکردم، مگر این که او را گرفتم و هیچ کس مرا دنبال نکرد، مگر این که به من نرسید، این اسب مال شما.

امام حسین علیه السلام وقتی این طرز فکر او را مشاهده کرد، از او ناامید شد و به او فرمود: «وقتی تو از ایثار و از جان گذشتگی خود در راه خدا دوری می‌کنی، در این صورت ما نه نیازی به اسب تو داریم و نه به خودت». سپس فرمود: «... من تو را نصیحت می‌کنم که اگر نمی‌خواهی صدای ما را بشنوی و در جنگ ما شرکت کنی، اختیار با خودت است، ولی بدان هر کس که ندای ما را بشنود ولی به یاری ما نشتابد، خداوند او را به صورت در دوزخ می‌افکند».

«عبیدالله» در این لحظات حساس نتوانست از دنیا دل بکند و به امام حسین علیه السلام پیوندد، ولی بعدها اظهار پشیمانی می‌کرد و حسرت می‌خورد که چرا به یاری امام حسین علیه السلام نرفت، اما چه سود که فرصت از دست رفت و سیه‌بختی برای او ماند.^۱ بچه‌ها! این نمونه‌ای بود از کسانی که از رهبر و امام حق خود اطاعت نکردند و

۱. الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۸۴؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۶۵؛ سوگنامه آل محمد علیهم السلام، ص ۲۰۴؛ با کمی تغییر در متن.

سیه‌بختی را برای خود خریدند. حالا یک نمونه از کسانی که از رهبر خود اطاعت کردند و خوش‌بخت و روسفید شدند، اشاره می‌کنم.

سردار خوش‌عاقبت

با بستگان خود که کاروانی را تشکیل می‌دادند از کوفه به مکه برای انجام حج آمده بود. او جریان حرکت امام حسین علیه السلام را شنیده بود. از شیعیان و دوست‌داران امام علیه السلام بود، ولی در عین حال، آن‌گونه آمادگی نداشت که قهرمانانه به امام علیه السلام بپیوندد و با ایشان به کربلا برود؛ از این رو هنگام برگشت از مکه سعی داشت کاروانش با کاروان امام حسین علیه السلام ملاقات نکنند، زیرا اگر حسین علیه السلام او را می‌دید و دعوت به یاری می‌کرد برای «زُهِیر» سخت بود که جواب رد بدهد، پس چه بهتر که دورا دور ناظر و بیننده‌ی اتفاقات باشد.

ولی از قضای روزگار، کاروان «زُهِیر» در مسیر راه، همان جایی برای استراحت توقف کرد که کاروان امام حسین علیه السلام نزدیک آن‌جا به استراحت پرداخته بودند. برخی از کسانی که در آن کاروان بودند، ماجرا را این‌طور تعریف می‌کنند:

ما در کاروان «زُهِیر بن قین» بودیم و در مسیر راه مکه به کوفه از ترس بنی اُمیه نمی‌خواستیم با کاروان امام حسین علیه السلام ملاقات کنیم و چیزی برای ما ناگوارتر از آن نبود که با کاروان حسین علیه السلام در یک‌جا هم‌منزل گردیم، ولی ناچار در سرزمینی کاروان امام علیه السلام توقف کرد و ما نیز چاره‌ای جز این نداشتیم که در آن سوی سرزمین فرود آییم.

نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم که ناگهان مردی از جانب حسین علیه السلام نزد ما آمد. او سلام کرد و گفت: ای زُهِیر! ابا عبدالله الحسین علیه السلام مرا به سوی تو فرستاده است که بگویم به نزد او بروی.

در این هنگام هر که با ما نشسته بود، آن‌چه در دست داشت انداخت و با تعجب خاموش و بهت زده شد. ناگاه همسر زُهِیر بلند شد و با اشاره به زُهِیر گفت: سبحان الله! آیا پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی تو پیام می‌فرستد و تو به سوی او نمی‌روی؟! چه

می شود که نزد او بروی و سخنش را بشنوی و سپس باز گردی؟! زُهِیر از سخن همسرش تکانی خورد و به خودش آمد. بلند شد و به حضور امام حسین علیه السلام رفت و چیزی نگذشت که خوشحال بازگشت، به گونه ای که صورتش می درخشید و دستور داد تا خیمه ای او را جمع کنند و بارها و اسباب سفر او را به سوی کاروان امام حسین علیه السلام ببرند.

آن گاه به همراهان خود گفت: هر کس می خواهد با من بیاید! در غیر این صورت، این جا آخرین دیدار من با شماست. گوش کنید تا من برای شما حدیثی بیان کنم: ما در دریا با دشمن می جنگیدیم تا این که پیروز شدیم و غنیمت های فراوانی از دشمن به دست آوردیم. سلمان فارسی که با ما بود خطاب به ما گفت: آیا به این پیروزی و آنچه به دست آورده اید خشنودید؟

گفتیم: آری! فرمود: هنگامی که آقای جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی حسین علیه السلام را دیدار کنید، آن گاه در جنگ کردن به همراه او شادتر هستید از شادی این غنیمت ها. زُهِیر این مطلب را گفت و با همه خداحافظی کرد و به جمع یاران امام حسین علیه السلام پیوست و تا آخر در کنار او بود تا شربت شهادت را نوشید.

وفا و ایثار «زُهِیر» در کربلا به جایی رسید که شب عاشورا به امام حسین علیه السلام گفت: اگر هزار بار در راه تو بمیرم و دوباره زنده شوم، دست از تو بر نمی دارم. زُهِیر روز عاشورا دست بر شانه ی امام حسین علیه السلام گذاشت و گفت: به من اجازه ی جنگ بده! امام صلی الله علیه و آله هم به او اجازه داد. او مانند شیر به میدان رفت و صد و بیست نفر از دشمنان را کشت تا این که دو نفر از دشمنان به او حمله کرده و او را به شهادت رساندند. امام حسین علیه السلام به بالین زُهِیر آمد و فرمود: «ای زُهِیر! خداوند تو را در پیشگاه قُرب خود قرار دهد و دو قاتل تو را لعنت کند»^۱.

والحمد لله رب العالمین



درسنامه طرح حضور

دوره ابتدایی